**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010821**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث ما در مورد این بود که تمکن از تصرف که جزء شرایط وجوب زکات دانسته شده آیا به این عنوان وجوب دارد یا به یک شکل دیگری؟ اینجا آقای هاشمی یک بحث خوبی دارند و بحثی که یک مقداری در کلام بعضی از آقایان دیگر شاید به این شکل نیامده باشد. بحث این است که ما دو تا واژه داریم تمکن از تصرف. این که مراد از تصرف چی است؟ این که مراد از تمکن چی است؟ تصرف ممکن است تصرف تکوینی باشد، ممکن است تصرف اعتباری باشد. خرید و فروش، ازدواج، اینها امور اعتباری هستند، ولی فرض کنید خوردن، آشامیدن، مباشرت کردن اینها تصرفات تکوینی هستند. اینجا تمکن از تصرف مراد کدام هست؟ تمکن از تصرف تکوینی قدر مسلّمش است، آیا تمکن از تصرف اعتباری هم معتبر هست یا معتبر نیست. علاوه بر تمکن از تصرف تکوینی، تمکن از تصرّف اعتباری هم معتبر است یا معتبر نیست؟ این یک بحث.

بحث دومی که حالا این هر کدام از آن دو جهت بود، در مورد آن تصرّف. مراد از تمکن چی است؟ تمکن یعنی امکان داشتن، ممکن بودن. مراد امکان عقلی هست یا امکان شرعی. و آن چیزی که امکان شرعی هم ندارد آیا به خاطر این است که حق غیر به آن تعلق گرفته یا به خاطر این که شارع مقدس تکلیفاً حرمت جعل کرده. در واقع در تمکن از تصرّف شش معنا، شش احتمال هست. حاصل ضرب سه احتمالی که در تمکن هست و دو احتمالی که در تصرف هست. توضیحاتی ایشان می‌دهند حالا من وارد آن توضیحات نمی‌شوم تفاوت‌های این صورت‌های مختلف را ذکر می‌کنم مراجعه کنید دیگر بحث توضیحاتش. عرض کردیم عمدتاً باید به خود روایات مراجعه کنیم که عبارت‌های علما و معقد اجماع‌ها و اینها نباید مراجعه کرد. ببینیم روایات به چه شکلی هست؟ آقای هاشمی روایات را سه دسته کردند. دستۀ اوّل دسته‌ای که درش غیبت اخذ شده، حالا چه غیبت مال از مالک، چه غیبت مالک از مال. خب یک سری روایات این شکلی هست، مثل مثلاً آن روایت سدیر صیرفی که می‌گوید که لازم نیست، یعنی در مقام تعلیل برای این که لازم نیست نسبت به همۀ سنوات گذشته زکات بدهد می‌گوید لأنّه کان غائباً عنه. چون مال از مالک غائب بوده. یا بعضی وقت‌ها تعبیر می‌کند که مالک از مال غائب هست یا حاضر هست، مثل آن روایاتی که، مرسلۀ ابن ابی عمیر: «رَجُلٍ وَضَعَ لِعِيَالِهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ نَفَقَةً فَحَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ قَالَ إِنْ كَانَ مُقِيماً زَكَّاهُ وَ إِنْ كَانَ غَائِباً لَمْ يُزَكِّهِ.»

اگر خود شخص مقیم هست زکات دارد، خود شخص غائب هست زکات ندارد.

یا روایت ابی بصیر «الرَّجُلُ يُخَلِّفُ لِأَهْلِهِ ثَلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ نَفَقَةَ سَنَتَيْنِ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ إِنْ كَانَ شَاهِداً فَعَلَيْهَا زَكَاةٌ وَ إِنْ كَانَ غَائِباً فَلَيْسَ فِيهَا شَيْ‌ءٌ.»

به هر حال موضوع غیبة المال یا غیبة المالک. این یک گروه.

گروه دوم مواردی که به عنوان ما لا یقدر علی اخذه این را یک سری روایات را به این عنوان هست که حالا بعد.

گروه سوم روایاتی که ما لا یصل الی یدل المالک. او ما لیس فی ید المالک، این تعبیر. این سه دسته.

این دستۀ اوّل خب بحث خاصی در این که یک همچین دسته‌ای داریم هست. اما در دستۀ دوم ایشان یک سری روایاتی را ذکر می‌کنند بعضی‌هایش به نظر می‌رسد که کلاً باید حذف بشود، بعضی‌هایش هم به شکل دیگری مطرح بشود. اما آنهایی که باید حذف بشود یک سری روایاتی که مربوط دِیْن است ما قبلاً اشاره کردیم، بحث دین غیر از بحث ما نحن فیه است. دِیْن وصول مال مقوم اصل ملکیتش است، تا وقتی که مال به دست من نرسیده اصلاً مالک نیستم، مالک عین نیستم. بنابراین مثل روایاتی که معتبرۀ، چون تعبیر می‌کند معتبرۀ عبد العزیز که آنجا قبلاً میسرة عبد العزیز هست که حالا آنجا اشتباه هست.

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ أَ يُزَكِّيهِ قَالَ كُلُّ دَيْنٍ يَدَعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاتُهُ وَ مَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ فیه زَكَاةٌ.»

آن یک بحث دیگر است که آیا در دین مطلقا زکات منتفی است یا تفصیل هست بین دِیْن مقدور الاخذ و دِیْن غیر مقدور الاخذ. این روایت‌ها تفصیل قائل شدند. یا معتبرۀ «عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ فِي الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدَّيْنِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ فَإِن كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ.»

که عرض کردیم اینها بحث‌هایش با بحث ما فرق دارد.

همین روایت‌هایی که خواندید، کسی که قادر بر اخذ هست ولی اخذ نکرده مالک نیست ولی زکات به گردنش واجب بشود.

**استاد:** حالا آن یک بحث دیگر است. یعنی مالکیت شرط نیست. عرض کردم آن را باید در بحث مالکیت بحث کرد نه در این بحث. این که آیا مالکیت شرط هست یا امکان المالکیت کفایت می‌کند آن بله در جای خودش باید بحث کرد، نه این که بحثی ندارد، به بحث ما مربوط نیست.

**شاگرد:** حرفم این است آقای شاهرودی اینجا مطرح کردند می‌گوید این آدم با این که مالک نیست تمکن از تصرف دارد.

**استاد:** داشته باشد، تمکن مالکیت، امکان المالکیت، همین امکان مالکیت کفایت می‌کند اصلاً به این بحث ربطی ندارد. این بحث‌ها کلاً خارج کنید.

همچنین یک روایت عیص بن قاسم هست، این روایت عیص بن قاسم بنا بر یک تفسیری که ایشان می‌کند. ایشان یک بحثی دارد در روایت عیص بن قاسم که مراد چی است؟

روایت: «عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ مَالَ امْرَأَتِهِ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهِ- أَ عَلَيْهَا زَكَاةٌ قَالَ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا.»

این که شخص می‌گوید زکات بر همسر نیست بر شوهرش است. ایشان می‌گوید اما جعلها علی الزوج المانع لها فلعله من جهة انه کان قرضا و یجب علی المقترض زکاته اذا اجتمعت فیه سائر الشروط. این را قرض بدانیم باز داخل در آن بحث می‌شود که علتی که بر زن واجب نبوده این بوده که ملکش نبوده، این مراد لم تقدر علیه یعنی نمی‌تواند به ملکیت خودش در بیاورد، چون شوهر نمی‌داده. چون نمی‌دهد نمی‌تواند به ملکیت خودش در بیاورد. بنابراین احتمال باز این داخل در بحث دِیْن است و از این بحث ما خارج است.

همچنین در مورد روایت عبد الله بن بکیر عن زرارة که ایشان عن زرارة تعبیر می‌کرد ما می‌گفتیم عمن رواه درست است بعضی‌ها در چیز آقای منتظری هست بعضی‌ها این را به قرض حمل کردند. اگر آن به قرض مربوط باشد باز این به بحث ما ربطی ندارد. روایت عبد الله بن بکیر عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلام أنّه قال فی رجل ماله عنه غائب لا یقدر علی اخذه قال فلا زکاة علیه حتی یخرج. می‌گویند این مراد این هست لا یقدر علی اخذه یعنی یک مالش هست که کلی است در دست دیگری هست تا وقتی که این کلی خارجیت پیدا نکرده، مراد از خرج هم یعنی خرج من ید المقترض و از آن، یا از کلیت خارج شده و تعیّن پیدا کرده. حالا من نمی‌خواهم بحث کنم که آیا این معنا هست یا نیست. به هر حال بنابر این معنایی که این مربوط به دین باشد از بحث خارج است.

علاوه بر این که از جهت سندی هم این روایت معتبر نیست. روایت مرسله است ولو ابن بکیر از اصحاب اجماع باشد ما مرسلات اصحاب اجماع را معتبر نمی‌دانیم.

تنها روایتی که از این دسته باقی می‌ماند یک روایت هست. آن هم روایت عیص بن قاسم است بنابر بعضی از احتمالات. بنابر آن احتمالی که، احتمالات دیگر. ولی اصلاً این روایت عیص بن قاسم به نظر می‌رسد که سؤال این قید عدم القدرة و اینها در سؤال سائل اخذ شده و معلوم نیست که مناط حکم او باشد. توضیح ذلک ببینید می‌گوید که رجلی مال همسرش را گرفته فلم تقدر علیه. خب قادر بر این مال نیست. أعلیها زکاة. امام علیه السلام می‌فرماید که این زکات ندارد. این که مرد مال همسرش را گرفته و همسرش قدرت بر این مال ندارد آیا زکات نداشتنش به خاطر این که قدرت بر مال ندارد؟ یا این که داخل مثلاً دستۀ سوم است. وقتی قدرت ندارد در نتیجه در دستش هم نیست دیگر. ممکن است از این بابت باشد که لم یصل الیه. یعنی علت عدم وجوب زکات قدرت نداشتن نباشد. علت عدم وجوب زکات این باشد که در دستش نیست. چون امام علیه السلام که این قید را ذکر نکرده. امام فرموده که در مالی که زن قادر نیست بر آن مال زکات نیست، حالا چرا زکات نیست؟ چون دستش نیست؟ چون قادر نیست. چون مالی که انسان برایش قادر نیست قهراً دستش هم نیست. ممکن است به علت در دست نبودن زکات واجب نباشد. این یک نکته.

نکتۀ دوم، نکتۀ مهم‌تری هم هست آن این است که عنوان این قسم دوم ما لا یقدر علی اخذه هست. این روایت ما لا یقدر علی اخذه در آن اخذ نشده، لا یقدر بر خود مال. قدرت بر مال غیر از قدرت بر اخذ مال است. ما مستقیم، خود قدرت بر مال ممکن است ما بگوییم قدرت بر مال این است که طرف می‌تواند مثلاً سلطه بر مال دارد، نه این که به معنای، ببینید قدرت متعلقش باید فعل باشد. اگر قدرت به اعیان تعلق بگیرد آن عین به ملاحظۀ افعال متناسبۀ با او قدرت به او تعلق می‌گیرد. فرض کنید که شخصی می‌گوید من قادر به، شوهر یقدر علی امرأته یعنی چی؟ یعنی افعالی که مربوط به آن شوهر هست آن قدرت دارد، حالا تکویناً، تشریعاً آن حالا یک بحث‌های دیگر است. این هم بر این مال من قدرت دارم ممکن است اصلاً مال دستم باشد ولی بر آن قدرت نداشته باشم، چون جواز تصرف مثلاً نداشته باشد یا امثال اینها. مفاد قدرت بر اخذ با قدرت بر مال متفاوت هست، حالا بعد در موردش بیشتر توضیح خواهم داد. بنابراین در این روایت‌هایی که در این دسته ذکر کردند تنها روایت قابل توجه همین روایت هست که عرض کردم اصلاً این که ملاک قدرت بر اخذ ملاک باشد اصلاً در آن استفاده نمی‌شود و هم چون در سؤال سائل اخذ شده، عمده‌اش طایفۀ اوّل و طایفۀ سوم است، طایفۀ دوم را باید حذف کرد.

اما طایفۀ اوّل و طایفۀ سوم، آقای هاشمی اینجوری تعبیر می‌کنند، می‌فرمایند که: لا اشکال انّ العنوانین الواردین فی الطائفة الاولی و الثانیة من غیاب المال عن مالکه و کونه بیده و یصل الیه لا یراد به المعنی اللغوی.

البته ثانیه نوشته باید ثالثه مراد باشد. چون کونه بیده طائفۀ ثالثه است.

ای الید الذی هی عضو الخارجی للانسان بل هما کنایتان عن کونه تحت تصرفه و المالک متمکن من ذلک و یشهد علیه ما ورد من الطائفة الثانیة من التعبیر بالقدرة علی اخذ المال و کذا التعبیر بالاحتباس الوارد فی بعض الروایات الطائفة الاولی و الثانیة

بعد می‌گوید: و الوصول او الاخذ ظاهر فی التصرف التکوینی.

حالا آن اخذی که در عبارت طائفة ثانیه بود آن را ما حذف می‌کنیم. ایشان می‌گوید که و کذلک احتباس المال. احتباس المال هم همان تعبیری بود که در روایت و ان کان المالک احتبس آن را هم داخل بحث نکنیم به خاطر توضیحاتی که قبلاً فی الجمله در موردش دادیم.

ایشان می‌گوید این که مال دست مالک است این ظاهرش یا به مالک واصل شده یعنی این می‌تواند تصرف تکوینی کند، اما تصرفات وضعیه متوقف بر این نیست که دست من برسد. چیزی که خارج از دست من هم هست آن را من می‌توانم در آن تصرف کنم امثال اینها. خب این را ما قبلاً اشاره کردیم، آن چیزی که دست انسان نیست ولو فی الجمله می‌شود انسان تصرف کند، ولی تصرّفات متعارف و تصرّفات به سهولةٍ به وسیلۀ غیبت مال از دست انسان فوت می‌شود. فرق مال غائب با مال حاضر سه جهت فرق می‌شود برایش تصویر کرد. این سه جهت فرق ممکن است هر یک از این جهات. یک نکته‌ای را اوّل بگویم بعد این فرق را بگویم. عرض کردم در مورد مال غائب و مال حاضر همچنان که آقای هاشمی اشاره می‌کنند نفس غیبت و حضور به تناسبات حکم و موضوع دخالت ندارد. ملاک یک ملاک دیگری است. نکاتی که عقلاءً می‌تواند دخالت داشته باشد در عدم وجوب زکات در مال غائب و وجوب زکات در مال حاضر سه نکته است. یک نکته این که در مال غائب تصرف تکوینی به سهولت امکان عقلی ندارد، این یک. قبل از این که وارد این بحث بشویم باز یک نکته‌ای را هم عرض بکنم. مرحوم سید عبارتی که دارد یک تعبیری دارد، تمام التمکن من التصرف فلا تجب فی المال الذی لا یتمکن المالک من التصرف فیه بأن کان غائبا و لم یکن فی یده و لا فی ید وکیله. این که آیا ید وکیل در اینجا به منزلۀ ید موکل هست یا نیست این در کلمات آقایان مورد بحث قرار گرفته. بعضی از آقایان می‌گویند نه باید در دست خود شخص باشد. ید وکیل کفایت نمی‌کند. ولی به نظر می‌رسد از جهت عقلایی یعنی آن، اگر تصریحی نباشد ید وکیل به منزلۀ ید موکل است. اینها یک جهت تعبد خاص نیست. کأنّ آن چیزی که در دست وکیل انسان هست کأنّ در دست خود انسان هست. بنابراین مراد از مال غائب مالی هست که وکیل من هم آنجا نیست. نه این که من فرض کنید غائب هستم ولی وکیل من آنجاست همۀ کارهای آن را انجام می‌دهد امثال اینها. آن کأنّ خود من آنجا هست، ید الوکیل، ید الموکل. بنابراین غائبی که اینجا هست مراد غائب هم خود شخص، الغائب عن المالک و من بحکمه المالک. یا غیبت المالک و من بحکم المالک عن المال هست. این که بخواهیم یک حکم تعبدی اینجا قائل بشویم و وکیل را بگوییم کفایت نکند آن خیلی مستبعد است. همینجور که مرحوم سید می‌گوید همین مطلب درست است. حالا مالی که هم خودش غائب است، یعنی از خود مالک غائب است و از وکیلش غائب است خب تصرف تکوینی مالک به تنهایی یا به توسط وکیل نمی‌تواند درش انجام بدهد. امکان عقلی تصرف تکوینی بسهولةٍ در مال غائب نیست. اینکه می‌گویم بسهولةٍ به خاطر این که ممکن است همین الآن انسان به یک شیءای که در آینده هست یک نوع قدرت دارد، می‌توانم سوار ماشین بشوم بروم. خب اینها، به خصوص در آن زمان‌های قدیم راحت نبوده که به راحتی انسان بتواند در مالش تصرف کند. این است که با الآن خیلی فرق دارد. ممکن است الآن ما دو ساعته تهران برویم و به آن معنا راحت باشد، ولی آن موقع خیلی دشوار است. نکتۀ اول.

نکتۀ دوم این که تصرّف اعتباری در مال غائب به سهولت امکان عقلی ندارد. ببینید عرض کردم مالی که از دست من غائب است دیگر مشتری ندارد، که من الآن بتوانم مال غائبم را بفروشم. مالی که نه در دست من است نه در دست وکیلم است. توجه کنید مراد از غائب را هم، نه در دست خود من است نه در دست وکیلم است. به طور متعارف دیگر امکان عقلی تصرّف اعتباری درش نیست، این دو نکته.

نکتۀ سوم این که تصرف اعتباری در مال غائب بسهولةٍ امکان شرعی هم ندارد. چون در بیع که یکی از عمده‌ترین وسائل نقل و انتقال هست قدر مسلم در بیع قدرت بر تسلیم معتبر است. وقتی یک مالی غائب شد قدرت بر تسلیم نیست، معامله‌اش شرعاً باطل است، نه تنها مشتری گیر نمی‌آید، باطل هم هست. حالا احیاناً اگر یک مشتری هم گیر آمد مثل فروش پرنده در هواست که بیعش صحیح نیست. لا یقال آن چیزی که معتبر هست قدرت بر تسلُّم است نه قدرت بر تسلیم. ممکن است قدرت بر تسلیم نباشد، قدرت بر تسلُّم باشد. کأنّه یقال نوعاً بین اینها تلازم هست و ما نمی‌خواهیم بگوییم که اصلاً امکان شرعی هیچ ندارد، این که قید بسهولةٍ و اینها را آوردیم آن همین باعث می‌شود که نوعاً و غالباً و در متعارف موارد وقتی یک شیءای غائب شد امکان شرعی تصرّف اعتباری هم از مالک سلب می‌شود. اینکه بگوییم تصرّف اعتباری هیچ دخالتی ندارد از کجا؟ این که آقای چیز خیلی هم فینبغی القطع بأنّ الروایات المذکورة، فی طوایف الثلاث لا نظر فی شیء منها الی شرطیة التمکن من حیث نقل و الانتقال و نحوه من التصرفات الوضعیة. همچین قطعی برای ما حاصل نیست. امکان دارد که این سه نکته با هم، ببینید یک نکته هست اگر یک شیءای من نتوانم تصرّف تکوینی در آن بکنم این زکات ندارد، عیب ندارد. ولی شیءای که می‌توانم در آن تصرف تکوینی بکنم ولی شرائطش جوری شده که هیچ کس نمی‌آید این را بخرد. آیا این مانع زکات هست؟ مانع زکات نیست؟ امثال اینها. این خب باید مورد بحث قرار بگیرد. حالا نکاتی دارد بعداً عرض می‌کنم.

بنابراین این که هیچ امکان نقل و انتقال دخالت نداشته باشد برای ما واضح نیست. بله یک نکته‌ای را توجه بفرمایید. مال غائب یعنی این طرفی عرض بکنم، مال حاضر این نوعاً این سه ویژگی در موردش هست. هم تصرّف تکوینی درش راحت است، هم تصرّف اعتباری درش امکان عقلی دارد، هم تصرف اعتباری درش امکان شرعی دارد. اگر یک مال حاضری باشد که هر سه اینها را داشته باشد خب ما مشکل هست که، یعنی ما می‌گوییم که زکات دارد. ولی یک مال حاضری باشد که هیچ یک از اینها را نداشته باشد. نه تصرف تکوینی‌اش امکان‌پذیر باشد نه تصرف اعتباری عقلی، امکان عقلی داشته باشد نه امکان شرعی داشته باشد، هیچ کدام از این ۳ تا را نداشته باشد با این حال به مجرد این که حاضر است بگوییم زکات درش واجب است خیلی بعید است. آن نکته‌ای که هست اگر هیچ یک از این ۳ ویژگی در مال حاضر نباشد ولی اگر بعضی از این ویژگی‌ها باشد، بعضی از این ویژگی‌ها نباشد، این ما دیگر دلیل نداریم که زکات درش واجب نباشد. آن که می‌توانیم ما از عمومات زکات. چون این استثنای از عمومات زکات است دیگر. آن مقداری که مسلم هست که زکات به مال تعلق نمی‌گیرد مالی است که نه تصرّف تکوینی درش امکان عقلی دارد، نه تصرف اعتباری درش امکان عقلی و امکان شرعی دارد. اما اگر بعضی از اینها را امکان داشته باشد، بعضی از اینها را امکان نداشته باشد. غائب هم نباشد. حالا غائب خب می‌گویید اطلاق روایات اقتضاء می‌کند که مالی که غائب هست آن زکات ندارد. مال حاضر است ما می‌خواهیم القاء خصوصیت کنیم از مال غائب. القاء خصوصیت از مال غائب تنها در صورتی می‌شود که مال حاضری که هیچ یک از این نکاتی که امکان دارد که این نکات دخالت داشته باشند در عدم وجوب زکات در مال غائب نداشته باشد. بعضی از اینها را هم داشته باشد دیگر القاء خصوصیت نمی‌شود کرد. بنابراین نتیجۀ بحث این است که تنها ما در موردی می‌توانیم بگوییم زکات نیست که در مال حاضر هیچ یک از این ۳ تا صفت نباشد. بعضی‌هایش هم باشد، بعضی‌هایش هم نباشد باز زکات هست، چون استثنای از عمومات زکات می‌خواهیم بگوییم.

**شاگرد:** معلوم می‌شود عموم ملکیت ما دلیل نداریم نه اطلاق مقامی‌اش را پذیرفتید نه اطلاق وضعی‌اش را

**استاد:** اطلاق مقامی‌اش را پذیرفتیم دیگر.

نتیجۀ بحث این می‌شود که ما تنها در صورتی می‌توانیم زکات را بگوییم واجب نیست، تنها تصرّف تشریع امکان پذیر باشد کافی نیست، باید نه تصرف تکوینی امکان‌پذیر باشد نه تصرّف اعتباری، نه شرعاً، نه عقلاً. این مقدارش قدر مسلم است، بیشتر از این دلیل نداریم. این خیلی در مباحث آینده اثرگذار است. این مقداری که ما می‌توانیم از ادله تعدّی کنیم، القاء خصوصیت کنیم. درست است القاء خصوصیت برای غائب خصوصیت ندارد می‌شود القاء خصوصیت کرد. ولی مقدار مسلم القاء خصوصیتش مالی هست که هیچ نکتۀ خاصی، یعنی غیبت هیچ تأثیر عقلایی، یعنی این حضورش تأثیر عقلایی در یک نوع سهولت امر و تسلّط مالک بر این مال ندارد. ولی اگر یک چیزی باشد حالا که حاضر شده می‌تواند در آن تصرف کند. حالا که حاضر شده می‌تواند راحت بفروشدش، حالا که حاضر شده شرعاً به فروختنش مجاز هست. خب این هیچ مشکلی ندارد. البته من آن قید سوم را به خصوص یک مقداری تأمل دارم که بگویم این روایت‌ها ناظر به آن جهت سوم باشد، قدرت بر تسلیم و امثال اینها. آن را حالا گفتم ولی انصافش این است که مرحوم شیخ گاهی اوقات تعبیر می‌کند انصاف. انصاف این است که این که بگوییم غائب و حاضر ناظر به این قدرت بر تسلیم و تسلُّم و این حرف‌ها آن خیلی شاید دور از ذهن باشد. ولی این که غائب و حاضر در امکان خارجی فروش فرق دارند خیلی واضح است. خب یک مالی که غائب هست من راحت نمی‌توانم بفروشمش، ولی مالی که الآن وجود دارد می‌توانم راحت بفروشمش.

می‌گوید بنده خدایی تاجری بود در شرح حال یکی از علما هست می‌گوید که یک حاجی بازاری بود که خیلی خسیس بود، در قصص العلماء دیدم نوشته بود. خیلی خسیس بود هیچ حاضر نبود به کسی پولی بدهد و امثال اینها. می‌گفت یک بنده خدایی با رفقایش چیز کرده بود که من از این، خلاصه برای شما یک پولی جور می‌کنم. می‌گفت رفته بوده پیش این بنده خدا و شروع کرده بود از قبر و قیامت و آخرت و اینها آمادۀ ذهنی کرده بود. بعد می‌گوید این بندۀ خدا پول همیشه زیر تشکش بود. اگر معامله‌ای می‌خواهد انجام بشود درجا بتواند پولش را پرداخت کند چون ممکن است یک معامله اگر پولش آنجا نباشد معامله جوش نخورد. یک پول آنجا آماده گذاشته بود که اگر معاملۀ چرب و نرمی باشد خوبی باشد همان در جا بتواند معامله کند. بعد می‌گوید که این خیلی چیز کرده بود گفته بود آخرش اینقدر چیز نشو خوب است، الآن طلبه‌های مدرسه سربازان امام زمان هستند خیلی مناسب است شما به اینها کمک کنید و اینها. می‌گوید یک پولی از اینها، البته این آقا گرفته بود، پولی گرفته بود و به محضی که این پول را به این می‌دهد این هم در می‌رود. می‌گوید این فردا پشیمان می‌شود. آن به محضی که از حجره‌اش بیرون می‌رود متوجه می‌شود که این ممکن است، دنبالش دویده بوده که پول را ازش بگیرد، خلاصه وسط راه جمعیت می‌رسند و این می‌گوید این پول من را دزدیده و فلان و اینها. این می‌گوید نه بابا من کجا دزدیم خودش به من داد، قصه این بود و اینها، دیگر مردم شروع می‌کنند ملامت کردن و می‌گویند بابا تو در عمرت یک بار خواستی یک پولی بدهی آن هم می‌خواهی اینجوری کنی، دیگر مردم نگذاشتند، مجبور شد به خاطر مردم هم که شده می‌گوید رفته بود بین طلبه‌ها تقسیم کرده بود آن پولی را هم که شرط کرده بود که من می‌توانم از حاجی این پول کسب کنم آن را هم گرفته بود. دیگر این داستانش است، ولی غرضم این است که نفس وجود پول در اختیار مالک در این که بتواند راحت معامله کند خیلی مؤثر است. این که پولش غائب باشد فرق دارد با این که همین الآن پول طرف می‌آید نقد می‌تواند معامله کند. یک بنده خدایی پول الساعة دارد، جنسی دارد الآن با قیمت خیلی ارزان می‌خواهد بفروشد برود. خب می‌گوییم پولتو بگیر برو. خب این خودش اثر دارد، بین غائب بودن و حاضر بودن مال در این که راحت بتواند معامله کند یا راحت نتواند معامله اثر دارد، تأثیر دارد. معامله کردن، نه فقط تصرف کردن، معامله کردن تکویناً این که مشتری بتواند معاملۀ نقدی بکند و امثال اینها خیلی مؤثر است. این است که آن مقداری که مسلم هست مالی که نه قدرت بر تصرفش، مال حاضری که قدرت در تصرف نداشته باشد، قدرت بر معاملۀ به آسانی هم نداشته باشد آن مال زکات ندارد، آن را قبول داریم. عرض کردم آن جهت سومش را شاید خیلی عرفاً دخالت نداشته باشد. ولی اگر یکی از این دو جهت وجود داشته باشد ما دلیل نداریم که مال زکات درش واجب نباشد. عمومات زکات اقتضاء می‌کند این زکات درش واجب باشد.

یک ریزه‌کاری‌هایی دارد فردا بیشتر توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان